

قرآن و غلوّ دربارهٔ پیامبران

Ketabton.com

غلو از دیدگاه قرآن کریم

یکی از تعالیم ارزشمند قرآن کریم دوری گزیدن از غلو درباره برگزیدگان خداست چنانکه به مسیحیان می‌فرماید:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ﴾ (المائدة: ۷۷)

«ای اهل کتاب، به ناحق در دین خود غلو مکنید.»

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ

عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ﴾ (النساء: ۱۷۱)

«ای اهل کتاب، در دین خود غلو مکنید و بر خدا جز حق نسبتی مدهید، جز این نیست که مسیح - عیسی بن مریم - فرستاده خدا بوده است (نه فرزند خدا).»

قرآن کریم در موارد گوناگون از کاستی‌های پیامبران سخن به میان آورده تا بندگان خدا در حق ایشان به مبالغه دچار نشوند چنانکه درباره آدم عليه السلام می‌فرماید:

﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾ (طه: ۱۲۱)

«آدم خدای خود را نافرمانی کرد پس گمراه شد.»

و درباره نوح عليه السلام می‌فرماید:

﴿يَنُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلِنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي

أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ (هود: ۴۶)

«ای نوح، همانا وی (پسرت) از خاندان تو نیست، او عملی ناشایست است! پس چیزی را که درباره‌اش دانشی نداری از من درخواست مکن، من تو را اندرز می‌دهم که از نادانان باشی.»

و درباره ابراهیم عليه السلام می‌فرماید:

﴿قَالَ أَوْلَمْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذَرْنُنِي وَمَنْ حَتَمَ لِي الْوَعْدَ الَّذِي لَمْ أَغْلِبْ فِيهِ الْكَافِرِينَ﴾ (البقره: ۲۶۰)

«(خدا به ابراهیم) گفت مگر ایمان نیاورده‌ای؟ (ابراهیم) پاسخ داد: چرا ولیکن برای آنکه دلم آرام شود.»

و درباره موسی عليه السلام می فرماید:

﴿ قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي ﴾ (القصص: ۱۶)

«(موسی) گفت: «ای خداوند من، همانا که من بر خود ستم کردم پس مرا ببامرز».

و درباره یونس عليه السلام می فرماید:

﴿ فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِذْ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴾ (الصافات: ۱۴۴ و

۱۴۳)

«اگر او (یونس) از تسبیح کنندگان نبود، تا روزی که مردم برانگیخته می شوند (روز رستاخیز) در شکم آن (نهنگ) می ماند».

و درباره خاتم پیامبران عليه السلام می فرماید:

﴿ وَأَسْتَغْفِرُ لَذَنبِكَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ﴾ (محمد: ۹)

«برای گناه خودت و مردان مؤمن و زنان با ایمان، آمرزش بخواه».

و نیز می فرماید:

﴿ عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنَتْ لُهُمْ ﴾ (التوبه: ۴۳)

«خداوند از تو درگذرد، چرا به ایشان اجازه دادی؟».

و می فرماید:

﴿ يَتَأْتِيَا النَّبِيَّ لِمَ تَحْرِمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ ﴾ (التحریم: ۱)

«ای پیامبر چرا (بر خود) حرام می کنی آن چه را که خدا برایت حلال کرده است؟».

قرآن مجید نشان می دهد که دانش پیامبران محدود بوده و حتی به هنگام حضور در دنیا از برخی از امور دنیوی آگاه نبودند. به عنوان نمونه درباره نوح عليه السلام می فرماید: وی به کسانی که پیشنهاد می نمودند اطرفیان خود را طرد کن، پاسخ داد:

﴿ وَمَا عَلَّمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ إِنِّي حَسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ وَمَا أَنَا بِطَارِدٍ

﴿ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ (الشعراء: ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴)

«من چه می دانم که آنها چه می کرده اند؟ حساب ایشان جز بر عهده خداوند منم نیست اگر درک کنید، و من طردکننده مؤمنان نیستم».

و درباره ابراهیم عليه السلام می فرماید که فرشتگان خدا را نشناخت:

﴿ فَقَالُوا سَلَمًا قَالَ سَلِمٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ ﴾ (الذَّارِيَات: ٢٥)

«پس (فرشتگان) او را سلامی گفتند، (ابراهیم) گفت: سلام، گروهی ناشناخته»!

و درباره موسی عليه السلام می فرماید به برادرش هارون عليه السلام اعتراض کرد که چرا در برابر گوساله پرستان خاموشی گرفتی و از عذر او با خبر نبود:

﴿ وَاللَّيْلِ الْأَلْوَا حَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ سَجْرَهُۥٓ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّفُونِي وَكَادُوا

يَقْتُلُونِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴾ (الأعراف: ١٥٠)

«(موسی) الواح را (از دست) افکند و سر برادرش (هارون) را گرفت و به سوی خود می کشید (هارون) گفت: ای پسر مادرم! همانا این قوم مرا ناتوان ساختند و نزدیک بود مرا بشکنند، پس دشمنان را از (احوال) من شاد مکن و مرا همکار ستمگران قرار مده».

و درباره سلیمان عليه السلام می فرماید که پرنده ای (هدهد) اطلاعاتی برای وی آورد که از آنها بی خبر بود:

﴿ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ حُطُّ بِهِۦٓ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ ﴾

(النمل: ٢٢)

«پس (هدهد به سلیمان) گفت که من از چیزی آگاهی یافتم که تو از آن با خبر نشده ای و از شهر سبأ باخبر قطعی نزد تو آمده ام».

و درباره لوط عليه السلام می فرماید فرشتگان الهی را نشناخت و گمان کرد که از زمره آدمیانند:

﴿ وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَيِّئًا بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ ﴾ (هود: ٧٧)

(٧٧)

«چون فرستادگان ما به سوی لوط آمدند، وی از (آمدن) ایشان اندوهگین و دل‌تنگ شد و گفت این روز سختی است».

و بالآخره درباره خاتم پیامبران عليه السلام می فرماید منافقان مدینه را نمی شناخت چنانکه می خوانیم

﴿ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ حَنَّ نَعْلَمُهُمْ ﴾

(التَّوْبَة: ١٠١)

«برخی از اهل مدینه در نفاق ثابت قدمند، تو آنها را نمی شناسی، ما آنان را می شناسیم».

و نیز:

﴿ وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ

الْخِصَامِ ﴾ (البقره: ۲۰۴)

یعنی: «از میان مردم کسی است که گفتار (زاهدانه) اش دربارهٔ این زندگی دنیا تو را به شگفتی می‌آورد و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می‌گیرد در حالی که سرسخت‌ترین دشمنان است».

محدودیت آگاهی پیامبران در هنگامی بود که انبیاء عظام (عَلَيْهِمُ السَّلَام) در این جهان می‌زیستند و ارتباط با مردم جهان برای آنها میسر بود تا چه رسد به هنگامی که در گذشته‌اند و به جهان دیگر رهسپار شده‌اند! که قرآن مجید نشان می‌دهد آنان، پس از مرگشان از احوال مردم دنیا بی‌خبرند و حضور و احاطهٔ علمی بر احوال ایشان ندارند چنانکه یکی از آن بزرگمردان مدت صد سال از جهان رخت بر بست و چون زنده شد چنین پنداشت که یک روز یا نیم روز از عمر دنیا سپری شده است:

﴿ فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ ۖ قَالَ كَمْ لَبِثْتُ ۖ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ ۖ قَالَ بَل

لَبِثْتُ مِائَةَ عَامٍ ۗ ﴾ (البقره: ۲۵۹)

«خدا (مدت) صد سال او را میراند سپس زنده‌اش ساخت و بدو گفت: چقدر درنگ کردی؟ (وی) پاسخ داد یک روز یا بخشی از روز! (خدا) گفت بلکه صد سال درنگ کردی».

همچنین دربارهٔ ناآگاهی و بی‌خبری عیسی عليه السلام از احوال امت خود پس از وفاتش می‌فرماید که عیسی عليه السلام در روز رستاخیز خواهد گفت:

﴿ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ ۖ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ ۖ وَأَنْتَ عَلَىٰ

كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴾ (المائده: ۱۱۷)

«من زمانی که در میان آنها می‌زیستم بر ایشان گواه بودم سپس چون مرا وفات دادی، تو خود بر آنها مراقب بودی و تو بر هر چیزی گواهی».

و دربارهٔ عموم رسولان عليهم السلام نقل می‌فرماید که در روز رستاخیز پیامبران از اجابت مردم در برابر دعوت خود اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند چنانکه می‌فرماید:

﴿ يَوْمَ تَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ ﴾

(المائده: ۱۰۹)

«روزی (را بیاد آر) که خدا فرستادگانِ (خود) را گرد می‌آورد سپس از ایشان می‌پرسد که چگونه دعوت شما (از سوی مردم) پاسخ داده شد؟ گویند ما را (در این باره) دانشی نیست همانا تو خود دانندهٔ امور پنهانی».

با وجود این آیات محکمات و کلمات بینات، کسانی که به اصطلاح قرآنی «زَیغ» در دل دارند یعنی میل به باطل در آنها راه یافته است، انبیاء و اولیاء خدا عَلَیْهِمُ السَّلَام را همه جا حاضر و ناظر دانسته از احوال خلق آگاه می‌پندارند و بدانها متوسِّل می‌شوند و برای اثبات این آگاهی به اموری استدلال می‌کنند که با اندکی تأمل، فساد و بطلان آنها روشن است. از جمله می‌گویند:

پیامبر خدا ﷺ شاهد روز رستاخیز است و شاهد نمی‌تواند از احوال خلق بی‌خبر باشد! جواب آنست که: پیامبر گرامی اسلام ﷺ شاهد بر ابلاغ رسالت است نه شاهد بر اعمال مردم. چنانکه مؤمنان هم به تصریح قرآن، شاهد هستند ولی واضح است که از کارهای پنهانی مردم اطلاعی ندارند. دلیل شاهد بودن آنها از قرآن مجید، فراوان است از جمله:

﴿ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ ﴾ (الحديد:

(۱۹)

«کسانی که به خدا و رسولان او ایمان آوردند، آنان همان صدیقان و گواهان نزد خداوند خود هستند».

و نیز:

﴿ لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ ﴾ (البقره: ۱۴۳)

«تا گواهان بر مردم باشید».

و نیز:

﴿ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ ﴾ (الحج: ۷۸)

«گواهان بر مردم باشید».

گاهی می‌گویند: اعمال امت، بر پیامبر خدا ﷺ عرضه می‌شود و او از همهٔ کارها باخبر می‌گردد به دلیل آیه:

﴿ وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ ﴾

(التوبه: ۱۰۵)

«بگو عمل کنید که خدا و رسولش و مؤمنان، عمل شما را خواهند دید».

جواب آنست که: این نوع اعمال را علاوه بر خدا و رسولش، مؤمنان نیز می‌بینند چنانکه در آیه شریفه بدین امر تصریح شده است؛ و این اعمال، همان اعمال ظاهری شمرده می‌شود که متخلفان روزگار پیامبر ﷺ لازم بود در آینده انجام دهند به دلیل فعل مستقبل (فَسَيَرِي) که در آیه شریفه آمده است و آیه مزبور درباره متخلفان از جهاد آمده که برای عذرخواهی نزد رسول اکرم ﷺ می‌آمدند و خدای تعالی می‌فرماید اگر شما راست می‌گویید به عمل پردازید که آینده نشان خواهد داد و خدا و رسولش و مؤمنان، اعمال شما را خواهند دید چنانکه در همین سوره کریمه می‌فرماید:

﴿يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ
مِنْ أَحْبَابِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ﴾

(التوبة: ۹۴)

«چون بسوی ایشان باز گردید نزد شما عذر می‌آورند، بگو عذر نیاورید که هرگز شما را باور نداریم و خداوند ما را از اخبارتان آگاه کرده و خدا و رسولش عمل شما را خواهند دید».

غلو از دیدگاه حدیث نبوی

گاهی می‌گویند: روایات نشان می‌دهند که پیامبر خدا ﷺ از احوال ما آگاه است! جواب آنست که اولاً روایات مزبور به حکم مخالفت با قرآن، مردود می‌باشند و ثانیاً آن روایات، «معارض» دارند یعنی روایات دیگر نشان می‌دهند که پیامبر اکرم ﷺ از احوال شخصی امت خود آگاه نیست. مثلاً در روایت آمده که یاران پیامبر ﷺ از او پرسیدند ای رسول خدا، مردمی را که پس از ما می‌آیند و اسلام می‌آورند، در روز رستاخیز چگونه می‌شناسی؟ پیامبر فرمود آنها را از روشنی صورت و اعضای وضوی ایشان خواهم شناخت و فرمود که از اعمال و باطن همگی آگاهی دارم: فَقَالُوا كَيْفَ تَعْرِفُ مَنْ لَمْ يَأْتِ بَعْدُ مِنْ أُمَّتِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا لَهُ خَيْلٌ غُرٌّ مُحَجَّلَةٌ بَيْنَ ظَهْرِي خَيْلٍ دُهُمٍ بِهِمْ أَلَا يَعْرِفُ خَيْلَهُ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: فَإِنَّهُمْ يَأْتُونَ غُرًّا مُحَجَّلِينَ مِنَ الْوُضُوءِ» (التاج الجامع للأصول، ج ۱، ص ۴۵، چاپ مصر). یعنی: «(یاران پیامبر از او) پرسیدند چگونه کسانی از امت خود را که هنوز نیامده‌اند (در روز رستاخیز) می‌شناسی؟ فرمود: مرا خبر دهید که اگر مردی اسبی سپید پا، داشته باشد در میان اسبان سیاه، آیا اسب خود را نمی‌شناسد؟ گفتند: چرا ای رسول خدا. فرمود: ایشان (امت من) با چهره‌ها و پاهای سپید و نورانی از آثار وضوء (در رستاخیز) خواهند آمد».

و نیز در حدیث معراج در کتب سیره و تاریخ نقل شده که جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام چون پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به ارواح انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَام معرفی می نمود. آنها از بعثت وی در زمین خبر نداشتند و می پرسیدند: مگر محمد مبعوث شده است؟ قَالُوا مَنْ هَذَا يَا جَبْرِيْلُ؟ فَيَقُوْلُ: مُحَمَّدٌ فَيَقُوْلُوْنَ: اَوْ قَدْ بُعِثَ؟ فَيَقُوْلُ نَعَمْ! فَيَقُوْلُوْنَ حَيَّاهُ اللهُ مِنْ اَخٍ وَ صَاحِبٍ (سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۹، چاپ مصر). «گفتند: ای جبریل، این شخص کیست؟ پاسخ داد: محمد است. گفتند: آیا او مبعوث شده است؟ گفت آری. گفتند: خدا (این) برادر و رفیق ما را زنده و باقی دارد» و احادیث دیگر...

گاهی به خواب متوسل می شوند و می گویند چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در رؤیا دیده ایم پس روح ما با ایشان ارتباط یافته است!

جواب آنست که: در بسیاری از مواقع، اشخاصی را در رؤیا دیده ایم و چون رؤیای خود را برای آنها بازگو می کنیم به شگفتی می افتند و معلوم می شود که از رؤیای ما خبر ندارند در حالی که اگر روح ایشان با ما ارتباط یافته و به خواب ما آمده بود. باید خودشان آگاه باشند! گیرم که رؤیای ما، از جمله رؤیاهای صادقانه باشد ولی به چه دلیل روح مطهر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با ما تماس گرفته است؟ ممکن است خداوند متعال، صورتی از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در ذهن ما الهام فرموده باشد نه آنکه، رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جهان والاطر را رها کرده و به سراغ ما آمده باشد چنانکه در احادیث آمده رؤیای صادقانه، الهامی از سوی خداوند است الرَّؤْيَا الصَّالِحَةُ مِنَ اللهِ (التاج، ج ۴، ص ۳۰۶) «رؤیای راست از سوی خدا است».

گاهی می گویند: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با کفاری که در بدر کشته شده بودند سخن گفت و به یاران خود فرمود: لَقَدْ سَمِعُوا مَا قُلْتُ لَهُمْ! «آنچه را که به ایشان گفتم: آنها شنیدند!» و از اینجا نتیجه می گیرند که مردگان قبور، سخنان ما را می شنوند و بنابراین حق داریم بدانان توسل جوییم.

جواب آنستکه این روایت را همسر پیامبر عائشه، رد کرده و گفته است: اَلنَّاسُ يَقُوْلُوْنَ: لَقَدْ سَمِعُوا مَا قُلْتُ لَهُمْ وَ اِنَّمَا قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَقَدْ عَلِمُوا (سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۹۲ و تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۶ چاپ بیروت). یعنی: «مردم می گویند (پیامبر فرمود): آنچه را که به آنها گفتم شنیدند ولی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: آنچه را که گفتم، آنها دانستند (و نفرمود: آنها شنیدند)» مقصود پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این بود که کفار پس از مرگ، از حقیقت تعالیم من آگاه شدند مانند آنچه که وارد شده است: النَّاسُ نِيَامٌ فَاِذَا مَاتُوا اَتَبَهُوْا. یعنی: «مردم در خوابند چون بمیرند، بیدار می شوند». سپس عایشه برای تأیید روایت خود، آیه ای از قرآن کریم را قرائت کرد که می فرماید:

﴿ اِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتٰى ﴾ (النمل: ۸۰)

«ای پیامبر) تو به سمع مردگان، سخن نتوانی رساند».

این آیه شریفه، کُفَّار معاند را به مردگان تشبیه فرموده است و اگر مردگان، سخنان پیامبر ﷺ را شنیده و تصدیق کرده بودند، خداوند سبحان، کُفَّارِ سخن نشنو را به مردگان سخن شنو، تشبیه نمی‌فرمود! به علاوه، در خطابات شفاهی لازم نیست که همیشه مخاطب، سخنانِ متکلم را بشنود چنانکه در سلام واپسین نماز یعنی (السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ) هنگامی که مسلمین حضور ندارند تا سخن ما را بشنوند با وجود این، به شکلِ خطاب می‌گوییم: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ...». اساساً اگر صفات مردگان را با زندگان یکسان بینداریم، هم با عقل و هم با وحی به مخالفت برخاسته‌ایم که می‌فرماید:

(فاطر: ۲۲)

﴿ وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ ﴾

«زندگان و مردگان برابر نیستند».

وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**